



شماره ۳۵۷، دوره هشتم،  
سال هشتم، ۱۲ شهریور ۱۳۷۰

## سه سال بعد از ناجحه ملی

... اینکه برخی ما مبادلات بازرگانی غرب با ایران را دلیلی بر ادامه حیات رژیم می دانند، سخت در اشتباهند و تاریخ را فراموش کرده اند. هیچ نیروی خارجی نمی تواند در تحولات داخلی موثر افتد اگر اکثریت مردم در راه از میان برداشتن رژیم متحد شوند. منافع انسان در رژیم ولایت قتیبه به طرز فاجعه باری پامال می شود. در چنین شرایطی مردم حق دارند به پا خیزند و علیه رژیم قیام کنند.

سه سال از فرمان خمینی و یارانش درباره قتل عام دگراندیشان می گذرد. در روزی که به حق روز فاجعه ملی در تاریخ معاصر ایران ثبت شده، هزاران تن از بهترین فرزندان خلق که در زمره آنها بهترین کارگران ماهر، مهندسان، نویسندگان، دانشمندان برجسته وجود داشتند و به جرم مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و استقلال کشور در فراموشخانه های رژیم نگهداری می شدند، بدون مراعات ابتدایی ترین موازین حقوقی و انسانی و با زهرپا گذارده شدن حقوق بشر مورد پذیرش انسان های متمدن، بدون محاکمه، دزدانه در چاردیواری زندان ها در سراسر ایران به دست جوخه های اعدام سپرده شدند، آنچه توده های دارای باورهای مذهبی را به لرزه درآورد، ارتکاب این جنایت بی سابقه در تاریخ نیم قرن اخیر، به نام اسلام و شرع و قرآن بود. بدینسان گروه خمینی - رفسنجانی - خامنه ای که اولی ولی قتیبه و دومی رئیس قوه قانونگذاری و سومی رئیس ادامه در ص ۲

## درباره رویدادهای اخیر شوروی و خطرات ناشی از آن

سیاست مردانه عنایت و دگرگونسازی رئیس جمهور گاریاچف عامل کلیدی پایان دادن به "جنگ سرد" و آزادسازی اروپای شرقی و تأمین وحدت اروپا بود. اما، امروز واشنگتن با همه توان از بوریس یلتسین به عنوان "مردنیرومند" شوروی دفاع می کند. بیماری جستجوی "مردنیرومند" برای سران دول غرب تازگی ندارد. آنها در همه جهان این سیاست را به موقع اجرا می گذارند و خواست های خود را به نام وی در میان مردم تبلیغ می کنند.

در جریان رویدادهای اخیر در مسکو، نخست خبرگزاریهایی جهان غرب از مقاومت سرسخت مردم سخن به میان آوردند، اما تعداد آنها را نه صد ها و میلیونها نفر، بلکه دهها هزار تن از ساکنان مسکوی هشت میلیون نفری اعلام کردند. البته هیچ یک از خبرنگاران خارجی و ارگان های ویژه ذینفع که تماس دائمی تلفنی با سراسر شوروی را داشتند کوچکترین خبری درباره اعتراض مردم در دیگر نقاط پخش نکردند. می دانید چرا؟ برای اینکه در سراسر اتحادشوروی به استثنای جمهوری های کرانه بالتیک خبری نبود. بدون شک عدم اعتراض به هیچ وجه به معنای تأیید و یا رد کودتا نبود. ما در این باره جداگانه خواهیم نوشت. در اینجا فقط باید یادآور شویم که طی ۶ سال دگرگونسازی در نتیجه اشتباهات زیاد و در مواردی بزرگ، اقتصاد کشور چنان فلج شده که برای توده های میلیونی آمدن و رفتن رهبرهای رنگارنگ علی السویه است.

برگردیم به موضوع مورد بحث. بوش در جریان رویدادهای ۶۰ ساعته مسکو، عملاً "آداره امور شوروی" را به دست گرفت. منظور ما شرط و شروطی بود که او در مقابل مردم شوروی می گذاشت و دهها رادیو به زبان های ساکنان شوروی آنها را بیست و چهارساعته تکرار می کردند. البته در این میان حقایق وارونه و یا حداقل ناصحیح مطرح می شد. مثلاً، بوش حمایت خود از یلتسین را با این فاکت ناصحیح که وی را اکثریت مطلق مردم روسیه انتخاب کرده اند، مستدل می ساخت. حال آنکه در واقع از ۱۰۶ میلیون رای دهندگان روسیه فقط ۴۴-۴۳ درصد به یلتسین و برنامه رادیکال وی دایر به گذار از سوسیالیسم به اقتصاد بازار رای دادند. تازه اکثریت مطلق این تعداد هم تا امروز معنا و مفهوم گذار به اقتصاد بازار را در همان معنایی می دانند که گاریاچف به موقع خود به آن اشاره کرد، سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی. اما، هیچ یک از رهبران کنونی شوروی که حاکمیت را به دست دارند، اهم از کمونیست ها و یا مبتکران ایده ها و عقاید خود، حقیقت را به مردم شوروی نگفته اند. آنها اگر به مردم می گفتند هدف از گذار به اقتصاد بازار چیزی جز گذار به سرمایه داری و مشکلات عظیم ناشی ادامه در ص ۷ و ۶، ۵، ۴، ۳ و ۲

در تحلیل رویدادهای سیاسی - اقتصادی و هرمتولی ای از این قبیل، باید واقع بین بود و حقایق را آن چنان که هست بازگو کرد. اگر از این دیدگاه به کودتای ۶۰ ساعته در اتحادشوروی برخورد کنیم، باید بگوییم حربه ای که برای مبارزه سیاسی به کار گرفته شد مطرود و محکوم است. در مبارزه سیاسی باید از اهرم های سیاسی استفاده کرد. تانک نمی تواند وسیله حل مشکلات عظیم سیاسی - اقتصادی و ... در هیچ کشوری و از آنجمله در اتحادشوروی باشد. به همین سبب ما نیز آن را محکوم می کنیم.

به هر حال رویدادهای ۶۰ ساعته تا بازگشت میخائیل گاریاچف به مسکو و سپس شرکت او در پارلمان جمهوری فدرال روسیه که می توان آن را جلسه محاکمه رئیس جمهور و فشار بی تکلف و شقاوت آمیز بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه به گاریاچف و "شوی" از قبل آماده شده توسط یلتسین و یارانش نامید، در مجموع مشکلات عظیم و ناهنجاری های بفرج دانمگیر کشور را عریان در مقابل دیدگان جهانیان به نمایش گذارد.

هنوز فریادهای یلتسین و یارانش - کمونیست های سابق و ضد کمونیست های دوآتشفه کنونی - درباره آزاد کردن گاریاچف و شمارهای "گاریاچف باید بازگردد" در گوش می رسد که به فرمان ضد کمونیست های نوظهور و رهبران سابق حزب کمونیست شمار برکنار کردن گاریاچف برسر زبانها انداخته شد.

در همین فاصله چهار کشور بزرگ صنعتی غرب، البته به سرکردگی آمریکا مشی تقریباً مشابهی را در پیش گرفتند، از تجلیل گاریاچف به هنگام زندانی بودن در کریمه به مثابه شخصیت سیاسی بزرگ تا طرح مسئله کنار گذارده شدن وی به عنوان فردی که نقش خود را در عرصه جهانی و نیز در داخل کشور به پایان رسانده است. این قانونگذاری عام نمونه دیگری از تجلی "دموکراسی" در جهان غرب است.

مواضع چهار دولت پیشرفته صنعتی جهان به هنگام رویدادهای ۶۰ ساعته در اتحادشوروی - کشوری انباشته از سلاح های هسته ای و نیروگاههای هسته ای و دیگر سلاح های مدرن - و اظهارات سرپوشیده سران آن کشور که در جهت تشویق به جنگ داخلی، بدون در نظر گرفتن روحیه و وضع سیاسی رنگارنگ در اتحادشوروی بود همراه با موضع عمیقاً ضد کمونیستی رسانه های گروهی "دمکرات های ناب" غرب، انسان را به آینده بشر ناامید می کند.

میخائیل گاریاچف از جمله مبتکران دگرگونسازی و عنایت و دمکراتیزه کردن جامعه تا مرز آنازیسم موجود بود. از سوی دیگر گاریاچف در تنبیر چهره اروپا هم دخالت مستقیم داشت. به این سخنان بوش به هنگام ملاقات با یلتسین در واشنگتن دقت کنید تا حقایق روشن تر گردد! نباید فراموش کنیم که همین

گرامی و ابدی باد خاطره همه شهدای فاجعه ملی، مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی و صلح!

## سه سال بعد ...

قوه مجریه وقت بوده اند، بزرگترین خیانت را نسبت به اسلام واقعی مرتکب شدند.

خمینی و پارانیش برای آن به این جنایت هولناک متوسل شدند که از سقوط رژیم پس از تن دردادن به خائنه جنگ هشت ساله، جلوگیری کنند. اما، این یک اشتباه بزرگ بود. رژیم محکوم به زوال را نمی توان نه با کشتار آزادیخواهان و نه با وعده های پوپولیستی بهبود زندگی سریع مردم بعد از جنگ که سران رژیم چپ و راست می دادند، از فروپاشی تدریجی نجات داد. کمالاتی که می شد توده هایی را که در انقلاب بهمین ۵۷ با دست خالی به تانک ها و گارد تادندان مسلح حمله می کردند، از ادامه مبارزه برای پایان دادن به خودکامگی بازداشت.

در روزهای فاجعه ملی ما سرها در این باره نوشتیم و آشکارا گفتیم که تجربه همه جهان و درجه اول تجربه میهن ما، نشان داده که با تکیه بر سرنیزه نمی توان حکومت کرد آن هم به مردم ایران، مردمی که دهها بار در راه آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی به پا خاسته و نه کشتار و نه زندان و نه شکنجه مانع آن نشده تا همچنان به مبارزه ادامه دهند.

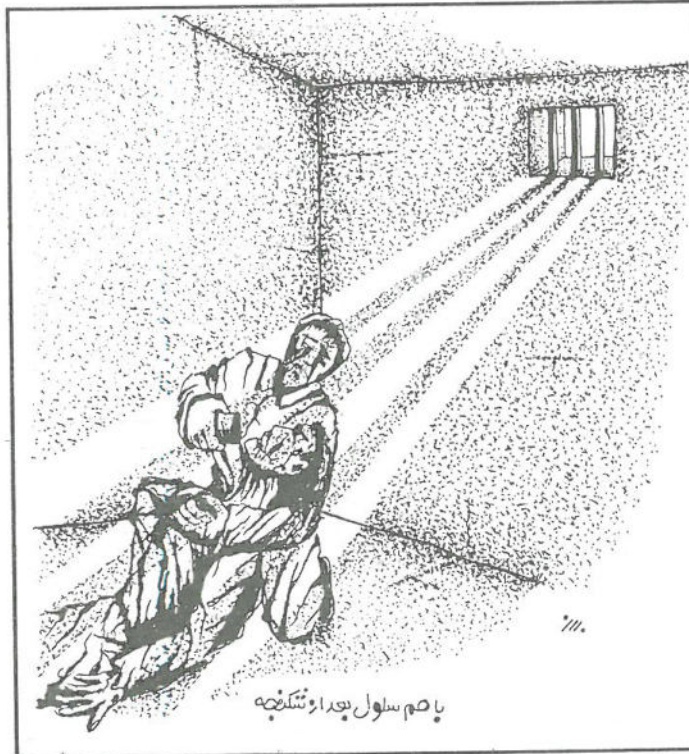
در فاصله سه سالی که از فاجعه ملی می گذرد نیز مبارزه آنی تعطیل نشده است. رژیم "ولایت قتیبه" بنابه ماهیت ضد بشری خود همچنان به جنایت ادامه می دهد بازهم زندان ها انباشته از زندانیان است. بازهم از تهران و شهرستان ها خبر بازداشت مبارزان راه آزادی و نیز اعدام زندانیان سیاسی می رسد.

سران رژیم از حال و آینده خود وحشت دارند و حق با آنهاست. ترور و اختناق در هیچ کشوری و در هیچ دورانی مستبدان آدمکش را از انتقام خلق نجات نداده است. فرد - فرد حکام کنونی باید این حقیقت را هر قدر هم تلخ باشد آهزه گوش کنند. توتالیترسیم در هر شکلی و از جمله شکل مذهبی آن قسط یک آینده دارد - نابودی. رژیم آبیاری شده با خون انسان ها نمی تواند برای مدت طولانی به حیات خود ادامه دهد. آنچه امروز در میهن بلاکشیده ما جریان دارد دلیل بارز این نظر است. هیچ جنایتی مانع از آغاز پایان فروکش مبارزه توده ها در راه آزادی و مقابله با جور و ستم حکام نشده است. تظاهرات عده ای از ساکنان تهران علیه افزایش کرایه خطوط به اصطلاح سریع السیر، آتش سوزی های عمده در بازار تهران، اصفهان و رشت، آتش سوزی های چند روز پیش در تهران و به آتش کشاندن شدن کارخانه رنگ اتحاد. کارخانه شیرپاستوریزه، تظاهرات آلونک نشینان باقرآباد تهران علیه سیاست دائمی شهرداری درباره تخریب یگانه سرپناه از هستی ساقط شدگان و قربانیان سیاست اقتصادی و اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی تظاهرات در اصفهان در اعتراض به فرمان وزیرکشور دایر بر مراعات موازین "پوشش اسلامی" و فرمان پزندی با استناد به فتوای خامنه ای مبنی بر نحوه برخورد با بدحجابی و

"مظاهر فساد"، تظاهرات مردم زنجان با شمارهای خند رژیم و به آتش کشاندن ماسکین ها و ساختمان های دولتی به مانند انقلاب بهمین ۵۷، پورش ارگان های سرکوبگر و کشته شدن حداقل ۵ تن از تظاهرکنندگان و دستگیری صدها انسان بی گناه، تظاهرات مجدد مردم در اصفهان در اعتراض به سیاست اقتصادی - مالی رژیم و سرکوب خشونت آمیز آن، قیام مردم جان به لب رسیده در باختران، ادامه کشتار در بلوچستان و سیستان، تظاهرات وسیع مردم تبریز علیه رژیم ضد خلقی، قیام اهالی در ارومیه و شهرهای کردستان و ورامین و ساوه قسط نمونه ای از تظاهر خشم و نفرت توده های مردم است که سران رژیم را به وحشت انداخته است.

روزی نیست که روزنامه های دولتی درباره اعدام گروهی از انسانها در شهرهای مختلف، از بردیده شدن دست ها، از سنگباران زنان، از زدوخوردهای خونین در بلوچستان و یزد و ... ننویسند. زنان، نویسندگان و همرا و کارگردانانی که حاضر نیستند در مقابل اوامر رژیم سر تعظیم فرود آورند به بزرگترین دشمنان آن تبدیل شده اند.

تظاهرات ابوالفضل موسوی تبریزی، دادستان کل جمهوری اسلامی در پاسخ های تلفنی شنوندگان که از رادیو پخش می شد درباره اینکه اگر زنان حجاب اسلامی را رعایت نکنند، به موجب حکم اسلام "کافر" و "مرتد" هستند و مجازات آنها در اسلام مرگ است و یا تقدم لایحه ای با مضمون جلوگیری از تحمل گرایمی و مبارزه با هرگونه آرایش، حتی جزئی زنان و علیه پوشیدن لباس هایی که از نظر مسئولان جمهوری اسلامی مجلل محسوب می شوند با قید دو فوریت به مجلس اسلامی با استناد به اظهارات اخیر خامنه ای



با هم سلول پیدا میکنند

درباره "جلوگیری از تحمل گرایمی"، به اندازه ای گویا هستند که نیازی به تفسیر ندارند. رویدادهای اخیر در جمهوری اسلامی بیانگر رشد اعتراض مردم و ترس حیوانی سران رژیم است.

طبق اخبار رسیده، آقای رفسنجانی نیروهای ویژه حفاظت خود را تجدید سازمان داده است. این خود نمونه ای از ترس و نشانه بارز تشدید عدم اعتماد رهبران جمهوری اسلامی به نزدیکترین افراد خویش است. خبرگزاری جمهوری اسلامی خبر داد که از این پس دفاع شهرها به عهده نیروهای بسیج مرکب از حزب اللهی های بیکار سپرده خواهد شد. باوجود حضور دائم چندصد هزار نفری پاسداران تا دندان مسلح و مأموران انتظامی که کمیته های سابق هسته مرکزی آن را تشکیل می دهند، استفاده از بسیج ژرفای جدایی روحانیون حاکم از مردم و ترس آنها از "امت همیشه در صحنه حاضر" را به طرز بارزی در معرض قضاوت عام قرار می دهد. مردم به حق می پرسند: رژیم با توسل به بسیجیان در مقابل چه کسانی می خواهد از خود دفاع کند؟ در مقابل مردم؟ آیا چنین رژیمی می تواند قابل دوام باشد؟ البته سران رژیم مطابق معمول از حواشی می هم دست بردار نیستند. خامنه ای در دیدار با اعضای دولت به مناسبت فتنه دولت از جمله گفت: "... مهمترین مسئولیت نظام ما زدودن فقر و محرومیت و حمایت از قشر مستضعف جامعه است و این امر باید در اولویت کارها قرار گیرد". وی در همین حال بازرگانانی را که سود زیاد به جیب می زنند و نیز کسانی را که با انقلاب همگام نیستند مورد حمله قرار داد. هیچ یک از این گفته ها تازگی ندارد. خمینی در زمان حیات صدها بار این وعده ها را از بالکن جماران تکرار کرد ولی نتیجه چه بود؟ فروتندان ثروتمندتر و قرا قیترتر شدند. مردم می دانند که آقای خامنه ای دروغ می گوید و تا زمانی که رژیم ولایت قتیبه در کشور حاکم باشد فقر و محرومیت نه تنها زودده نخواهد شد، بلکه در پهنا و ژرفا گسترش خواهند یافت. خامنه ای در سخنرانی خود از برگزیدگان رژیم خواست کارهایی را که انجام داده اند به مردم بگویند تا "صدانقلاب بتواند بذریاس در مردم بیاشاند". البته منظور وی از ضد انقلاب نه حکام کنونی، بل اهوژیسیون ضد رژیم است. در پاسخ به خامنه ای باید گفت: هیچ کس نمی تواند در شوره زار گندم بکارد و محصول جمع کند. اگر شرایط عینی مخالفت مردم با رژیم در جامعه وجود نداشته باشد، مخالفان رژیم نمی توانند مردم را به تظاهرات بکشاندند. تصادفا این خود رژیم است که طی ۱۳ سال با اعمال خویش زمینه نضج تدریجی نهضت اعتراضی را آماده ساخته است.

برگزیدگانی که خامنه ای می خواهد به میان مردم گرسنه و برهنه و بی خانمان و بیکار بفرستد چه می خواهند بگویند؟ آیا می توانند بگویند بیکاری ۴۰ درصد، تورم ۲۰۰ درصد، سیرصعودی قیمت ها، فساد رویه گسترش، دزدی بیت المال، رشوه خواری، عدم امنیت، و غیره کار "ضد انقلاب" به معنای مخالفان رژیم است. اگر آنها بخواهند حقیقت را بازگو کنند، باید به مردم بگویند "ضد انقلاب" براس جمهوری اسلامی قرار دارد و مقصر اصلی ورشکستگی اقتصادی و اجتماعی و گسترش فقر و بدبختی جز رژیم ولایت قتیبه نیست.

## درباره رویدادهای اخیر...

تنبلی نکرده و سخنرانی‌های گاریچف و بوش را به هنگام بازدید اخیر رئیس جمهور آمریکا از مسکو خوانده اند، حتی به این موضوع توجه کرده اند، لفظاتی بود که مهمان به سخن پند و تمسیح روی می آورد. منظور نویسنده همان دخالت در امور داخلی شوروی است. و این نیز حیرت آور نیست. خود کمونیست‌های سابق مانند پلتنسین، شوارنادزه و دیگر رهبران روسیه که با استفاده همه جانبه از امتیازات حزب کمونیست تا مقام رهبری در حزب و دولت رسیدند و سپس با چرخش جهت حرکت باد، برای استفاده از امتیازات سرمایه داری به ضد کمونیست تغییر چهره دادند، در همین فاصله ۶۰ ساعت بارها به کلمه آمال خود واکنش نشان داده و خواهان قطع کمک و از جمله کمک مواد غذایی به اتحاد شوروی شدند. آیا، آنها نمی دانستند که این کمک تحت تأثیر مورد نیاز میلیونها انسان شوروی است که گرسنگی آنها را تهدید می کند؟ می گویند شکم سیر از گرسنگی بی خبر است.

### شوی تلویزیونی در پارلمان روسیه

۲۲ اوت ۱۹۹۱ میخائیل گاریچف را برای سخنرانی به پارلمان روسیه دعوت کرده بودند. اما، آنچه در پارلمان گذشت جز جلسه محاکمه گاریچف و یک شوی تلویزیونی در سطح پایین نبود. همه مفسران سیاسی ناظر تأثیر روز جمعه پارلمان روسیه که کارگردان اصلی آن بوریس پلتنسین بود، اگر بخوانند صادقانه قضاوت کنند، از ارزیابی ما نمی توانند پا را فراتر بگذارند. ما در صد شرح کامل بازیگران این شوی پارلمانی نیستیم و فقط خاطرنشان می سازیم که همه آنها از آقای پلتنسین گرفته تا نمایندگان دمکرات، بدون استثنا کمونیست‌های سابق و اکثراً دارندگان مقامات عالی در گذشته و ضد کمونیست‌های کنونی بودند.

از سخنان برخی نمایندگان دمکرات و رهبر آنها پلتنسین بوی خون می آمد. آنها خواهان دستگیری سدها انسان و مجازات سخت آنان و اعدام سردهسته های رویدادهای اخیر بودند. دمکرات‌های نوظهور آشکارا در کسوت مأموران استالینی عرض اندام می کردند. آنچه آنها درباره حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح کردند واقعا هم امکان بازگشت یک دیکتاتوری نوین را وعده می داد. یکی از نمایندگان دمکرات که خود از کمونیست‌های سابق بود و با اشاره چشم و سر پلتنسین عمل می کرد، خطاب به میخائیل گاریچف گفت که آیا وی درصدمنوع کردن حزب کمونیست جنایتکار اتحاد شوروی نیست؟ دبیرکل پاسخ لازم را به وی داد. او گفت این چگونه دمکراسی است که در آن حزبی با میلیونها عضو باید ممنوع شود و خطاب به سوال دهنده افزود، چگونه می توان میلیونها کارگر و دهقان عضو حزب را جنایتکار نامید؟

ما به هیچ وجه در صدد دفاع از کمونیست‌های شوروی نیستیم چون خود آنها بهتر از ما می توانند این وظیفه را انجام دهند. اما، رهبران حزب چه در گذشته و چه در ۶ سال اخیر پس از اعلام دگرگونسازی اشتباهات بزرگی کرده اند. خود گاریچف در مصاحبه مطبوعاتی به اشتباهاتی اعتراف کرد که به گفته وی موجبات دفرمه شدن اقتصاد را فراهم آورد.

ما می خواهیم فقط یک موضوع بسیار ساده را که هم کمونیست‌های سابق و هم مفسران "حقیقت گوی" غرب حاضر نیستند به زبان آورند، بازگو کنیم، آن هم به شکل یک پرسش. هم اکنون تمام رهبران در سراسر اتحاد شوروی یا کمونیست‌ها هستند و یا کمونیست‌هایی بودند که طی یک سال اخیر از حزب کنارتخته اند و برخی مثل نخست وزیر روسیه و یا شوارنادزه و شاتالف دو ماه پیش از حزب استعفا داده اند. اگر حزب جنایتکار بوده، قاعدتاً همه رهبران آن از گاریچف و پلتنسین و شوارنادزه و پاکولف و شاتالف و پوپوف و سابیچاک گرفته تا وزرای کابینه روسیه و مجموع روسای جمهوری و دیگر رهبران جمهوری های شوروی هم باید جنایتکار محسوب گردند و همه بدون استثنا باید در دادگاه پاسخگو باشند. زیرا نمی توان گفت که حزب کمونیست شوروی قطعاً پس از کنار رفتن افراد میثقی جنایتکار شده است. می گویند حزب کمونیست اتحاد شوروی ۱۵ میلیون عضو دارد. چگونه می توان اینهمه انسان را جنایتکار معرفی کرد و خود را دمکرات نامید؟

چرا پلتنسین این شو را آماده کرده بود؟ بلافاصله پس از پرسش و پاسخ پیش گفته مورد بحث گاریچف، "هنریشیه" دیگری در صحنه سیاسی پارلمان روسیه ظاهر شد و پرسید، آیا رئیس جمهور همه فرمان‌های پلتنسین را که در روزهای بحرانی صادر کرده بود به رسمیت می شناسد؟ گاریچف قبلاً گفته بود فرمان‌های مربوط به مبارزه با اقدام‌های غیرقانونی را به رسمیت شناخته است. در اینجا آقای پلتنسین رشته سخن را به دست گرفت و پرسید در میان این فرمان‌ها از جمله تعلق همه کارخانه‌ها و موسسات صنعتی و انرژی و از جمله اموال غیرمنقول متعلق به همه شوروی به دولت روسیه نیز هست و آیا گاریچف آن را هم به رسمیت می شناسد؟ پاسخ گاریچف صریح بود، این موضوع مربوط به املاک همه اتحاد شوروی است و در این باره در قرارداد جدید فدراسیون مواد ویژه

از آن در شرایط شوروی نیست، شاید عرصه سیاسی کشور رنگ دیگری داشت. در آخرین نظرخواهی رسمی ۲۵ درصد از سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی، ۱۵ درصد از سوسیالیسم موجود سابق طرفداری کردند. فقط ۱۳ درصد خواهان گذار به سرمایه داری بودند. بقیه، یعنی ۳۷ درصد خواهان اقتصاد مختلط بودند.

ارقامی که ما درباره انتخبات ریاست جمهوری روسیه و آخرین نظرخواهی ذکر کردیم خلاف اظهارات بوش را به اثبات می رساند، اکثریت مردم یعنی بیش از ۶۲ میلیون تن از رای دهندگان روسیه مخالف برنامه پلتنسین هستند. البته بوش و متحدانش و نیز رسانه‌های گروهی "دمکراتیک" غرب همه پرس‌پیرامون حفظ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را کاملاً مسکوت می گذارند. برای اینکه در این فرزندمردم گاریچف از مردم خواست تا در این مورد پاسخ مثبت دهند، در حالی که پلتنسین مردم را به دادن پاسخ منفی دعوت کرد. علت نیز روشن بود. طبق قرار مصوب ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ شورای عالی اتحاد شوروی، مردم شوروی می بایست در همه پرس‌پرسی به این فرمول رای می دادند: "آیا به نظر شما حفظ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به مثابه فدراسیون نوسازی شده جمهوری‌های مستقل ضرورت دارد...". چنانکه می بینید در اینجا روی حفظ ماهیت سوسیالیستی نظام تأکید شده بود و مخالفت پلتنسین نیز از اینجا ناشی می شد. ۷۵ درصد از مردم به این پرسش و پاسخ رای مثبت دادند و انتخاب خود را کردند، گرچه بعدها هم گاریچف و هم پلتنسین کوچکترین اهمیتی به این نظر مردم ندادند.

هنوز چند ساعت از بازگشت گاریچف به مسکو نگذشته بود که رئیس کمیته دفاع و رئیس کمیته مسائل بین المللی سنای آمریکا و عده ای دیگر از سناتورهای با نفوذ آن کشور، پلتنسین را به ریاست جمهوری اتحاد شوروی "انتخاب" کردند و استدلالشان تکرار به اصطلاح حمایت مردم از پلتنسین در رویدادهای اخیر بود. به عقیده آنها نیز میخائیل گاریچف نقش خود را ایفا کرده و وجهه ای در داخل ندارد. آیا واقعا هم چنین است؟

ما گفتیم ۷۵ درصد مردم شوروی به فراخوان گاریچف درباره پاسخ مثبت به حفظ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رای دادند و دست رد بر سینه پلتنسین زدند. در رویدادهای اخیر هم، پلتنسین از همه کارگران خواست تا به اعتصاب سراسری دست بزنند. کارگران که در بدترین شرایط زندگی می کنند (البته برعکس پلتنسین و دیگر رهبران شوروی) کوچکترین عکس العملی در برابر این فراخوان از خود نشان ندادند. چرا؟ زیرا سیاست پلتنسین و پارانش ضد کارگری است و زحمتکش‌ها به تدریج به مایه آن پی می برند. باید خاطرنشان ساخت، رسانه‌های گروهی غرب و به ویژه رادیوهای به زبان روسی که شب و روز می کوشیدند تا فراخوان پلتنسین را به مردم شوروی برسانند، وقتی سکوت مردم را دیدند، فراخوان را به دست فراموشی سپردند، انکار اصلاً چنین خبری نبوده است.

در نتیجه فروپاشی اقتصاد شوروی و سقوط مستمر سطح زندگی مردم، نبود مایحتاج زندگی و در درجه اول مواد غذایی، گرانی بی حد، تورم انفجارگسیخته، زندگی اکثر اهالی شوروی زیر خط فقر است. تعداد بیکاران روز به روز افزایش می یابد و در صورت "فرم رادیکال" یا گذار سریع به سرمایه داری تعداد آنها بلافاصله به بیش از ۲۰ میلیون تن خواهد رسید. مجموعه این اوضاع و احوال اعتماد مردم به مجموعه رهبری را از بین برده است. هم اکنون بیش از دو سال است که در مسکو و لنینگراد "دمکرات‌ها" - کمونیست‌های سابق و ضد کمونیست‌های کنونی - اداره شهرها را به دست گرفته اند و کوچکترین تغییری در وضع زندگی مردم بوجود نیامده است. و این درحالی است که اقلیت محدودی و در درجه اول رشوه خواران و مافیای ... میلیون‌ها روبل ثروت اندوخته اند.

دولت آمریکا و برخی از متحدانش در اروپای غربی از وضع فاجعه آمیز اقتصاد شوروی استفاده کرده و می خواهند خواسته‌های خود را به اتحاد شوروی دیکته کنند. بوش به هنگام بازدید از مسکو، در جلسه ای برای سرمایه داران نوحاسته شوروی سخنرانی کرد. او، وظیفه آینده دولت شوروی را چنین ترسیم کرد: "دولت وظایف قانونی دارد مانند نظارت بر قراردادهای دفاع از مالکیت خصوصی و تعیین چارچوب سرمایه داران. دولت باید قواعد "بازی شرمتندانه" را از طریق عرضه برابر برای همه "بازیکان" فراهم آورد و بدینسان اعتماد و ثبات را تأمین کند".

نیکلای شیشکین مفسر "پراودا" (۱۲ اوت ۱۹۹۱) نوشت: "کسانی که

ای هست. پس از این پاسخ پلستین، سیمای واقعی خود را نشان داد و ورقه از قبل آماده شده ای را از روی میز برداشت و به گاریاچف نشان داد و گفت، این فرمان ممنوع کردن فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی در روسیه است که من امضا می کنم و امضا کرد. در واقع اگر گاریاچف شرایط پلستین را می پذیرفت و معامله بازاری سر می گرفت، فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز ممنوع نمی شد. آیا این خود یک تراژدی بزرگ و بیانگر سطح بسیار نازل فرهنگ رهبران روسیه نیست؟

ما این صحنه را مفصلاً ترسیم کردیم تا خوانندگان بدانند چه کسانی اهرم اداره سیاسی کشور عظیمی را به دست دارند و به چه علت این کشور به فروپاشی کشانده شده است. این شوی تلویزیونی که بسیار مشتمل کننده بود به طرز بارزی نشان داد که "گارگردانان" دولت روسیه نه سیاستمدار به معنای علمی واژه، بلکه سیاست باز، آن هم در سطح فرهنگی بسیار نازل هستند. اگر در نظر بگیریم که همه آنان در دوران حاکمیت برژنف در هرم حاکمیت حزبی قرار داشتند، می توان به سادگی درک کرد چرا ابر قدرتی چون شوروی دچار بیماری مزمن به نام رکود اقتصادی و بحران سیاسی و فرهنگی گردید.

### بحران ساختاری

در دوماه اخیر دو کنفرانس و دو ملاقات در مرکز توجه تحلیل گران سیاسی قرار داشت. ملاقات سران هفت کشور صنعتی جهان و ملاقات روسای جمهوری شوروی و آمریکا در مسکو. در اینکه ملاقات سران هفت کشور در لندن پرسررشت بشریت تأثیر داشت، جای تردیدی نیست. البته تاسف آور است که تصمیمات متخذه توسط آنها تأثیر فوق العاده در جهان دارد، ولی چه باید کرد.

آنچه در ملاقات مسکو گذشت به طرز عیانی نشانگر تغییر توازن نیروها در عرصه جهانی به سود واشنگتن بود. در واقع سیاست گردانندگان اهرم های دولتی اتحاد شوروی آگاهانه و یا ناآگاه متوجه فروپاشی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور بود که تا چندی پیش ابرقدرتی محسوب می شد.

اینک اتحاد شوروی که قط نامی از آن باقی مانده دچار بحران ژرف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و ... است. چندی پیش نخست وزیر کانادا در گفتگویی با یکی از خبرنگاران شوروی از جمله گفت، وقتی با کشوری سروکار دارید که از لحاظ ارضی و اهالی بر آمریکا برتری دارد، اما محصول ناخالص ملی آن ۳۰ و در بهترین حالت ۴۰ درصد شاخص مشابه آمریکاست، درک می کنید این کشور در وضع بسیار بفرنجی قرار دارد. به گفته نخست وزیر کانادا، گاریاچف با مضلات جدی داخلی سروکار دارد که برون رفت از آنها فقط از طریق اصلاحات بنیادین گذار به بازار امکان پذیر است.

۱۸ ژوئیه، کمیته دولتی آمار اتحاد شوروی ارقام مربوط به وضع اقتصادی را منتشر کرد، محصول ناخالص ملی در نیمه اول سال ۱۹۹۱ در مقایسه با زمان مشابه سال قبل ۱۰ درصد، درآمد ملی ۱۲ درصد، بهره دهی کار اجتماعی ۱۱ درصد کاهش نشان می دهد. کاهش تولیدات صنعتی در همه رشته ها ادامه دارد و در مقایسه با سال گذشته به ۶ درصد رسیده است. قراردادهای تحویل کالا و مواد اولیه و نیم ساخته و قطعات منصله اجرا نمی شود. صنایع شیمیایی و چوبی ۵۰ درصد، صنایع ذوب فلزات ۴۶ درصد، موسسات تولید انرژی ۳۴ درصد، صنایع ماشین سازی ۳۷ درصد تمهیدات خود را انجام نداده اند. تولید ذغال سنگ ۴۱ میلیون تن و استخراج نفت ۶ درصد کاهش داشته است.

زاخاروف، صد رهیت مدیره وقت بانک مرکزی اتحاد شوروی گفت که کاهش تولید و گسسته شدن ارتباطات اقتصادی جا افتاده، ضربات مهلکی بر بودجه وارد آورده است. در نیمه اول سال ۱۹۹۱، کسری بودجه به ۶۰ میلیارد روبل بالغ گردیده است. پرداخت وام ها و پرداخت های متقابل به تعویق افتاده میان تحویل دهندگان و مصرف کنندگان کالا، به ۷۱/۴ میلیارد روبل رسیده است که ۲/۴ برابر نیمه اول سال ۱۹۹۰ است.

وضع در رشته تولید انرژی بسیار وخیم است. شوره های محلی در پنج شهر، نیروگاه های هسته ای به قدرت ۲/۱ میلیون کیلووات را بدون میج مجرزی تطویل کرده اند و نیز از ادامه ساختمان چند نیروگاه هسته ای در شهرهای دیگر جلوگیری شده است. در نتیجه کشور با کمبود انرژی به قدرت ۷ میلیون کیلووات روبرو است و زمستان سردی را پیش روی دارد. کاهش استخراج نفت و افزایش هزینه تولید آن تا سطح قیمت هر بشکه نفت خام در بازار جهانی، صادرات نفت به قصد دستیابی به ارز خارجی مورد نیاز را غیرممکن ساخته است. و این درحالی است که طبق پاره ای آمار منتشره در مسکو، ۷۰ تا ۹۰ درصد ذخیره سرمایه ای شوروی فرسوده شده و نیاز مبرم به نوسازی دارند. افزایش سرسام آور قیمت ها و تورم ۱۰۰ درصد ادامه زندگی را برای دهها میلیون انسان بی اندازه مشکل ساخته است. می گویند در اتحاد شوروی بیش از ۶۰ درصد اهالی در مرز فقر زندگی می کنند. تولید محصولات

کشاورزی سال به سال رویه کاهش می رود. در سال گذشته با وجود محصول خوب، در دهها میلیون هکتار محصول بار آمده جمع آوری نشد. امسال نیز وضع به همان منوال است. عدم نیروی کار و تکنیک لازم در روستاها، ازسویی و افزایش قیمت تکنیک موجود از سوی دیگر، کشور را در مقابل قطعی و گرسنگی قرار داده است. دهقانان برای پیدا کردن کار به شهرها روی می آورند. طی سه سال اخیر تعداد کارکنان کاکوزها و ساوخوزها ۱۵ درصد و یا ۳/۱ میلیون تن کاهش یافته است.

در عرصه اجتماعی، همه مردم شوروی، حتی آن امتیازاتی را که در دوران گذشته با کار و کوشش خود به دست آورده بودند، از دست داده اند. بهداشت و آموزش و پرورش و فرهنگ و ... در وضع اسفناکی قرار دارد.

جنگ داخلی که اینهمه درباره تشدید احتمالی اش سخن می گویند سالهاست میان جمهوری ها و ملت های مختلف در جریان است و تاکنون صدها قربانی گرفته است. در نتیجه این روند صدها هزار نفر مجبور به فرار از خانه های خود شده و به نقاط دیگر مهاجرت کرده اند.

فقر و بیکاری و هساد و اعتیاد بیداد می کند. مافیای در شهرها حاکم مطلق است. و همه اینها نتیجه ناگزیر هرج و مرج بی سابقه در حاکمیت است. مبارزه برسر حاکمیت در مرکز، در جمهوری ها، تشدید کشش به استقلال و وضع قوانین متضاد و به طور عمده فاقد همسانی با قانون اساسی اتحاد شوروی، شیرازه امور را از هم پاشیده است.

رهبران شوروی ام از اعضای حزب کمونیست و یا "دمکرات ها" - کمونیست های "ممتاز" چند ماه پیش - با توده های مردم بازی سیاسی می کنند. نه گاریاچف و نه پلستین و نه دیگر آقایان دمکرات ها به مردم نمی گویند که تعویض سیستم یعنی بازگشت از سوسیالیسم به سرمایه داری، آن هم چنانکه تجربه چند سال اخیر نشان می دهد، به مرحله اولیه رشد سرمایه داری، میلنان بازگشت به سرمایه داری، آمریکا و اروپای غربی و ژاپن را برای جلب موافقت مردم به عنوان نمونه مطرح می کنند، بدون اینکه یادآور شوند، سرمایه داری در این کشورها طی صد سال رشد یافته و فرهنگ ویژه خود را دارد. تازه میلنان گذار به سرمایه داری در اتحاد شوروی موضوع بسیار مهمی را از مردم پنهان می دارند. هم اکنون سازمان ملل متحد ۱۵۹ عضو دارد. از این کشورها فقط تعداد انگشت شماری سوسیالیستی بودند و یا هستند. اکثریت قاطع کشورهای جهان راه رشد سرمایه داری را انتخاب کرده اند. از مجموع بیش از ۱۲۰ کشور سرمایه داری فقط حدود ۲۵ کشور رشد یافته صنعتی که در آنها دوسوم اهالی زندگی مرفه دارند وجود دارد و از این کشورها نیز تنها هفت کشور به عنوان تعیین گر سرنوشت بشریت شناخته شده اند. چرا؟

وعدۀ بهشت برین به مردم شوروی در صورت گذار به سیستم سرمایه داری، تحمیل افکار عمومی است. باید خاطر نشان ساخت آنچه میخائیل گاریاچف انقلاب جدید نامید، انقلابی از بالا بود که در آن نه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان، بلکه قطعه عدۀ ای روشنفکر و آن هم بطور عمده با مواضع طبقاتی ویژه به اثر رسیده از گذشته، شرکت داشتند.

پس از کودتا همه رهبران شوروی از اقدامات رادیکال درباره گذار به اقتصاد بازار سخن می گویند. حتی اگر روند فروپاشی اتحاد شوروی به مثابه یک حکومت واحد را که از دوسال پیش آغاز و اکنون به اوج خود رسیده، کنار بگذاریم، اصولاً کدام عقل سلیم می تواند بپذیرد در کشوری که ۷۰ تا ۹۰ درصد ذخایر سرمایه ای آن قادر نیست حتی ۱۰ روزه در شرایط اقتصاد بازار دوام بیاورد و نخستین نتیجه اقدام رادیکال، بیکار شدن دهها میلیون انسان خواهد بود، از بهبود وضع فلاکت بار، سخن به میان آورد.

بازهم از برنامه "۵۰۰ روزه" گذار به اقتصاد بازار که اکنون در خارج و داخل به جوک تبدیل شده سخن می رود. فردی به نام پاولینسکی، نماینده ویژه پلستین به آمریکا هزینهت کرد و طی چند ماه در تهیه برنامه ای که دانشگاه هاروارد آمریکا برای گذار اتحاد شوروی به اقتصاد بازار پیشنهاد کرده بود، شرکت جست. ما نمی خواهیم در اینجا وارد توضیح پیرامون محتوای آن شویم و فقط خاطرنشان می سازیم که برخی از کارشناسان اقتصادی در آمریکا به درستی به این "سند" نام "خرید سیستم دچار ورشکستگی" گذاردند. به عقیده این کارشناسان در صورت گذار به اقتصاد بازار، افزایش تولید در اتحاد شوروی حداقل ۲۰ سال طول خواهد کشید. به نظر کارشناسان شوروی برای این کار ۵۰ سال وقت لازم است.

چندی پیش، خارچنکو، دبیر دوم حزب کمونیست اوکراین گفت، "وقتی سرمایه داری کردن جامعه شوروی جریان دارد، وقتی در شش سال گذشته حکومت به سوی فروپاشی هدایت شده، کشور در آستانه جنگ داخلی قرار گرفته، به ما می گویند دچار پاتیک نشوید. خیلۀ کمونیست ها و غیر کمونیست ها می پرسند، هدف واقعی دگرگونسازی چه بود؟"

واقعا هم آیا مبتکران دگرگونسازی از گاریاچف گرفته تا یاکوفل و پلستین و شواردنازه و ... در این باره اندیشیده بودند؟ آینده نه چندان دور به این

پرسش پاسخ مستند خواهد داد.

حزب توده ایران نظر خود را صریح و روشن اعلام کرده است. در واقع می توان گفت همه احزاب و دولت های جهان در این مورد اظهار نظر کرده اند. از همان آغاز میان ارزیابی ها طرفداران گذار شوروی به سرمایه داری و نمایندگان نیروهای هوادار پیشرفت اجتماعی فرق ماهوی وجود داشت. طرفداران ومیلان سرمایه داری در دگرگونسازی روندی را مشاهده می کردند که می تواند به فروپاشی سیستم سوسیالیستی و ازین رقتن سوسیالیسم به عنوان یک صورتبندی اجتماعی - اقتصادی و در عین حال فروپاشی خود اتحادشوروی خود عنوان یک ابرقدرت باری کند. آنها حتی از بین رفتن و یا حداقل "فروب کمونیسم" را هم اعلام کردند. ارجاع جهانی و برراس آن ایالات متحده آمریکا، در عین حال، نیروهای ضد کمونیستی و ضد انقلابی در اتحادشوروی را زهرچتر حمایت خود گرفتند و از آنها به مثابه مولود جدید دگرگونسازی، دفاع مادی و معنوی کردند.

البته موضع توده ای ها اصولی بود. ما از همان روز اول از دگرگونسازی که گاریاچف آن را انقلابی در جهت بازگرداندن سیمای انسانی و دمکراتیک به سوسیالیسم نامیده بود، حمایت کردیم و اکنون نیز با وجود عدول گاریاچف دوستان نزدیک وی - دمکرات های نوحخته سیاست پیشین - در همان موضع خود باقی هستیم.

### فروپاشی اتحادشوروی سوسیالیستی

در این روزها میلان خارجی که بطور مستقیم، یعنی از طریق دهها برنامه رادیویی و زبان های مردم شوروی، در آن کشور جو می سازند، می خواهند چنین وانمود کنند که گویا، دور جهنمی اعلام خروج از ترکیب اتحادشوروی، محصول کودتای نافرجام ۶۰ ساعته بوده است. بررسی سیررویدادها نالی این نظر است. روند فروپاشی اتحادشوروی از مدتها قبل آغاز شده بود و هنوز ادامه دارد. برای نمونه می توان از اعلام استقلال سه جمهوری کرانه بالتیک، گرجستان، مولداوی و قبل از همه خود روسیه مثال آورد.

روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۰ میکرونیان، دکتر در رشته تاریخ شناسی، در مقاله ای در ستون "پیش بینی اجتماعی" روزنامه مستقل "ایزوستیا" درباره آینده شوروی نوشت: "به نظر من بیسی که با اعلام استقلال روسیه زهرپایه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گذارده شده، نه تنها به تخریب اتحادشوروی، بلکه همچنین بیش از همه به فروپاشی روسیه منجر خواهد شد." او می نویسد، اگر اراضی ملی در ترکیب روسیه مانند تاتارستان و انواع جمهوری های خودمختار نخواهند در ترکیب روسیه باقی بمانند چه باید کرد؟ و یا موضع فدراسیون روسیه در مقابل خواست استقلال اقتصادی و سیاسی مناطق مختلف روسیه چگونه خواهد بود؟ به نوشته وی سه منطقه اورال که فعلا فاقد ارتباطات اقتصادی هستند می توانند کاملا به شکل جداگانه ای درآیند.

چه کسانی دانسته و فهمیده کشور را به سوی فروپاشی کشانده اند؟ ۱۶ مارس ۱۹۹۱، الکساندر سیبکوفیلوف، طی مصاحبه ای با روزنامه ضد کمونیستی "کاماسولسکاپا پراودا" گفت: "ببینید دمکرات ها کشور را به کجا می برند... به فروپاشی، به تقسیم به جمهوری های مستقل که بعدها گویا نهاد نوینی ایجاد خواهند کرد. همه می دانند که آن نهاد نوین جز اوتویی نیست... باید بی پرده گفت که دمکرات ها در مبارزه سیاسی هدف های غیرواقعی مطرح می کنند. آنها از همان آغاز، آگاهانه تضادهای ساختاری غیرقابل حل حکومت ما را نادیده گرفتند."

به نظر وی دیگر جمهوری ها می دانستند در صورت امضای قرارداد فدراسیون جدید که گاریاچف روی آن اصرار می کرد، روسیه در آن سیادت خواهد داشت و این خود دهر یا زود می بایست به فروپاشی منجر گردد.

حتما همه به خاطر دارند که بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه، در روز قبل از ورود بوش به مسکو با جمله شوی امضای قرارداد شناسایی لیتوانی را به راه انداخت. چرا؟ علت روشن است. در این اواخر رهبران شوروی به آمریکا به مثابه قیله آمل خود نظاره می کنند و هرکدام می کوشند تا حمایت واشنگتن را جلب کنند. یلتسین و مشاورانش می دانستند که دولت آمریکا پیوستن سه جمهوری کرانه بالتیک به اتحادشوروی در سال ۱۹۴۰ را هیچ گاه به رسمیت نشناخته بود و طی ۵۰ سال دولت خارج از کشور این جمهوری ها در آمریکا را تخته می کرد.

چندی پیش کسینجر، یکی از ایدئولوگ های امپریالیسم آمریکا، شاید برای اولین بار صریحا آنچه را که واشنگتن می اندیشید رد کرد و گفت: "ما مخالف مرکزیت قدرت در اتحادشوروی هستیم و قدرت باید میان جمهوری ها تقسیم شود و ما باید از استقلال دیگر جمهوری ها حمایت کنیم." به نظر می رسد اقدامات چند روز پیش آقای یلتسین درست در این جهت بود. وی نخستین کسی بود که جداشدن لیتوانی را از ترکیب اتحادشوروی تبریک

گفت. بلافاصله امرم های خارجی به حرکت درآمدند و کشورهای بازار مشترک در جلسه فوق العاده ای تصمیم شناسایی استقلال سه جمهوری کرانه بالتیک را بدون کوچکترین مشورتی با دولت شوروی اتخاذ و یکی پس از دیگری قرارداد مبادله سفیر را امضا کردند.

اقدام یلتسین در واقع به دیگر جمهوری ها هم امکان داد تا جداشدن از ترکیب اتحادشوروی را اعلام کنند. جمهوری اوکراین، بلاروسی و قزاقستان از جمله جمهوری های هستند که تاکنون تصمیم خروج از ترکیب اتحادشوروی را در پارلمان های خود اتخاذ کرده اند. به گفته رئیس جمهور قزاقستان یکانه نقطه اصطکاک میان جمهوری ها می تواند چیزی شبیه بازار مشترک و "افتراک در مالکیت سلاح های هسته ای" باشد! تردیدی نیست که بزودی دیگر جمهوری ها هم تصمیم مشابهی خواهند گرفت. ما گفتمیم که خود روسیه هم از هم خواهد پاشید. اعلام استقلال تاتارستان و انتخاب رئیس جمهور آن قط گام نخست در این زمینه است.

واشنگتن از فروپاشی اتحادشوروی خرسند است. این امر به درستی پژوهشگران سیاسی را سخت نگران آینده بشریت کرده است. آنها می پرسند: تضعیف مرکزیت در اتحادشوروی و پشتیبانی از آنچه "دمکرات ها" در روسیه فروپاشی امپراتوری نامیده اند به سود کیست؟ برای سیاستمداران واقعی نه بازیگران سیاسی موضوع بسیار مهم خطر هزاران کلاهک هسته ای و موشک های حامل آنهاست. این موشک ها و انواع دیگر سلاح های مدرن کشتار جمعی در سراسر شوروی پراکنده است، در همه جمهوری ها ارتش واحد شوروی و در تمام سواحل نیروی دریایی مستقر هستند. در صورت تشدید بی ثباتی حکومت مرکزی سرنوشت موجودیت و یا عدم موجودیت بشریت به دست چه کسانی خواهد افتاد. افزون براین در اتحادشوروی دهها نیروگاه هسته ای موجود است. برخی از محافل سیاسی در مسکو با توجه به ایجاد جو نفرت در جامعه از جانب "دمکرات ها" از طریق دامن زدن به هیستری ضد کمونیستی می پرسند: آیا امکان آن نیست که افراد معینی مانند برخی ها که در این روزها زیر فشار به خودکشی دست می زنند، بخوانند از طرق دیگر برای انتقام جویی استفاده کنند؟ جای آن بود که واشنگتن و پاریس و لندن و بن و رم و توکیو قبل از دامن زدن به فروپاشی کامل شوروی در این بازه عمیقا می اندیشیدند. هنرپیشگان صحنه سیاسی جهان در هیستری کمونیسم ستیزی تا کجا می خواهند پیش بروند؟

مبارزه برسرد قدرت در اتحادشوروی که بوریس یلتسین به آن دامن زده موضع اتحادشوروی را در عرصه بین المللی هم بیش از حد تضعیف کرده است. سران شوروی برای جلب حمایت واشنگتن باهم مسابقه گذارده اند. باید گفت بوش و دولت وی از این اوضاع و احوال بهره می گیرند. برخورد بوش به مشکلات اتحادشوروی هم در ملاقات لندن در مذاکره با میخائیل گاریاچف هم در مسکو، شاهد این نظر است. یکانه وعده ای که بوش در مسکو داد کوشش در جهت راضی ساخت سنا به اعطای رژیم بازرگانی به شوروی است این بدان معناست که عوارض گمرکی کالاها صادراتی شوروی به آمریکا را از ۲۵ درصد کنونی به ۷ درصد بهای کالا کاهش دهد. حتی در صورت تصویب سنا، شوروی فاقد کالاها صادراتی به ایالات متحده آمریکا است.

کوندراشوف، مفسر روزنامه "ایزوستیا" (شماره ۱۷۷ سال ۱۹۹۱) در اوان ورود بوش به مسکو نوشت: "در زمان تزارهای روسیه، طبقه عالی، یعنی اشراف از انگلیسی ها و فرانسوی ها تقلید می کردند. در زمان "کمیسرها" معیار مسابقه آشکار و یا نهان، آمریکا شد. انتظار از ماورای اروپا متوجه آمریکا بود. سلاح های هسته ای و موشک های قاره پیما ضرورت برابری با آمریکا را پیش کشید. خروشچف به برتری در فضا متوسل شد. در زمان برژنف با تمام توان در صدد دستیابی به توازن سلاح های استراتژیک بودیم و مثل اینکه به آن نائل هم شدیم..."

در زمان گاریاچف درباره تمدن بودن سخن می گویم و نمونه آن هم برای ما آمریکا است - از "سیستم" و حزبی تقسیم حاکمیت تا کشیش های صاحب انجیل و دیگ های همبرگر... به نوشته مفسر شوروی، اگر در گذشته روسای جمهور آمریکا به هنگام بازدید از اتحادشوروی "مسئله پیکرد دگراندیشان و مدافعان حقوق بشر را مطرح می کردند"، اکنون وضع تغییر کرده و "بوش تکیه گاههای خود را در جامعه شوروی دارد که عبارتند از افراد منسوب به ایت با نفوذ که آماده اند در صورت لزوم علیه گاریاچف برخیزند و آشکارا با موضع آمریکائیان همبستگی کنند. مطبوعات مستقل و لیبرال نه از سیاست گاریاچف، بلکه از موضع بوش مثلا درباره خودداری از کمک به کویا حمایت می کنند. رئیس جمهور روسیه فدرال نیز در این زمینه از موضع بوش تبعیت می کند. جمهوری ها از ضعف مرکز نیرو می گیرند، گاریاچف هم مجبور است برای خنثی کردن فشار از داخل در مقابل غرب و ایالات متحده آمریکا عقب نشینی کند تا بدینسان با جلب حمایت سیاسی خارجی بتواند در مقابل جمهوری ها ایستادگی کند. گاریاچف که دارای پارامترهای مختلف یک شخصیت سیاسی است، گامی به

بندبازی می ماند که روی آن طنابی حرکت می کند که دوسر آن در دست افراد تابع وی نیست.

حق با مفسر "ایزوستیا"ست. بوریس پلتسین بلافاصله پس از انتخاب به ریاست جمهوری عازم واشنگتن شد. البته این سفر تصادفی نبود. در واشنگتن از وی پذیرایی کردند. وی در سخنرانی خود به هنگام ملاقات با بوش مسائلی را مطرح کرد که انطباق کامل با سیاست خارجی دولت بوش داشت. او گفت: "طبق تصمیمی که هم اکنون شورای عالی جمهوری فدرال سوسیالیستی روسیه اتخاذ کرده، هرگونه کمک به دولت های خارجی و از آن جمله کوبا و افغانستان قطع می شود." این قسط نمونه ای از تراژدی اتحادشوروی به عنوان ابرقدرت است. بدیهی است که بوش می دانست پارلمان روسیه چنین حقی ندارد و نمی تواند کمک به خارج را قطع کند.

آمریکا برخلاف آلمان و فرانسه حاضر به کمک مالی به گاریاچف برای برون رفت از بحران نشد. هنری کسینجر به موقع خود نوشته بود، کمک بلندمدت اقتصادی به شوروی به گاریاچف موجب تضعیف جناح های طرفدار "دمکراسی که مخالف تمرکز قدرت" اند، خواهد شد.

### جناح های طرفدار دمکراسی و یا ضد کمونیست های کنونی

۲۶ مارس ۱۹۹۱، باتتچوک، قهرمان کار سوسیالیستی در نامه ای به "پراودا" نوشت: "برای من غیرقابل درک است چگونه، فردی که دارای کینه حیوانی نسبت به حاکمیت شوراهاست... آکادمیسین ها، اقتصاددانان، دکترهای علوم همانند پوپف، شاتالین و برخی دیگر از طریق رسانه های گروهی مبارزه سرسختی علیه شیوه های دگرگونسازی، علیه رئیس جمهور" آغاز کرده اند. او می پرسد، این افراد در گذشته چه می کردند؟ واقعا هم باید دید آقایان دمکرات ها که فریاد مرگ بر کمونیسم و سوسیالیسم را سر می دهند از کی تا به حال تغییر چهره داده اند و چرا؟ ۸ مارس بوریس پلتسین در جلسه مشترک "نهضت های سیاسی روسیه" که خود را "دمکراتیک" می نامند سخنرانی مفصلی ایراد کرد. او گفت: "باید به رهبری کشور که ما را به باتلاق هدایت می کند، اعلان جنگ داد" و افزود، "وقت آن رسیده تا ما هم مانند مدمنچیان آستین ها را بالا بزنیم و مشت ها را گره کنیم". او، سیاست دولت مرکزی را "ضد اخلاقی" و "کثیف" خواند.

بوریس پلتسین یکی از رهبران سابق حزب کمونیست، تا چندی پیش عضو کمیته مرکزی هم بود و تمام زندگی خود را در خدمت به "رهبرانی" چون برژنف صرف کرده و پوست و گوشت و سلول های بدنشان آکنده از کمونیسم است. به گفته خودش برای آن از عضویت از حزب استعفا داد که به نظرش صدر شورای عالی روسیه باید "بی طرف" باشد. اما، او بی طرف نماند. کمونیست دپروزی که با استفاده از همه مزایا به نامزدی عضویت در دفتر سیاسی ارتقاء یافته بود، از شرکت کنندگان در جلسه "خانه فیلم" خواست تا حزب نیرومندی از "نیروهای دمکراتیک" تشکیل دهند. شاید وی آرزوی ریاست آن حزب را در سر می پروراند.

اما، آنجا که وی به طرز وحشیانه ای دیربان اول حزب کمونیست اتحادشوروی در شهرها و شهرستان ها را که در عین حال به سمت صدارت شوراهای محل انتخاب شده اند مورد حمله قرار داد و با اظهار اینکه "من طرفدار آنم که ما در جبهه گسترده ای متحد شده و بدون کوچکترین شرمی پورش علیه کسانی را که هم دیربان حزینند و هم صدرهای شوراهای محلی آغاز کنیم"، ماسک دمکراسی از چهره برداشت. به ویژه اینکه وی افزود "مهلت ما ۱۵ مارس است و ۱۶ مارس دادستان ها علیه هر یک از آنها اعلام جرم خواهند کرد".

او در سخنرانی خود با بکاربردن برجسب هایی چون "دشمنان خلق" و اصطلاحاتی مانند "پورش در جبهه گسترده"، "اعلان جنگ"، "اعلام جرم" و ... نشان داد که در زیر "حجاب دمکراسی" دیکتاتوری مطلق المنان نهفته است. همه این اصطلاحات را می توان در مقالاتی که پیرامون سال های ۳۰ در مطبوعات شوروی نوشته می شود، به آسانی یافت.

واقعا هم از آن روز به بعد دکتروس پلتسین به همه اعلان جنگ داد. او، که خود را دمکرات و حامی قانون اساسی می نامد، در سخنرانی یادشده گفت: "ما فکری کرده ایم... در محل ها در هر یک از شوراهای نماینده ویژه خود را داشته باشیم. فهرست آماده است. صادق ترین افراد را شخص صدر شورای عالی تعیین می کند و آنها در محل ها، سیاست ما، قانون ما را به موقع اجرا خواهند گذارد".

این هم نمونه دیگری از دمکراسی نوع پلتسینی، شوراهای منتخب مردم باید توسط فرستاده های ویژه ای اداره شوند. این، نوعی بازگشت به سیستم اداره تزارهای روسیه نیست؟ این سخنرانی چنان چهره واقعی پلتسین را در برابر شنوندگان قرار داد که ۶ نفر از نزدیک ترین همکاران وی در پریژیدوم شورای عالی و معاونانش طی اعلامیه ای آن را محکوم کردند. حال

ببینیم برخوردار وی به گروه شش نفری چگونه بود. او گفت: "... امروز از من می خواهند دکتروس نیکلایویچ، این شش نفر را دعوت کنید، با آنها صحبت کنید، شاید آنها به طرز اصلاح شوند". پاسخ دکتروس نیکلایویچ کاملا "دمکرات مآبانه" بود: "اینها دشمنانند. آنها را نباید به آغوش کشید. با آنها باید مبارزه کرد حتی اگر زن باشند". بی سبب نیست که روزنامه ها نام این شیوه را "دمکراسی با دست آهنین" گذاردند.

دکتروس پلتسین در "خانه فیلم" از جمله گفت که حاضر نیست "با کمونیست ها به کمونیسم" برود. البته از این اظهار نظر وی با دست زدن های ممتد، عینا مانند گذشته استقبال شد. فقط فرق آنجا بود که در گذشته او و شنوندگان دمکراتش وقتی می گفتند به زودی به جامعه کمونیستی دست خواهند یافت با دست زدن های ممتد روبرو می شدند. برای شناساندن این گونه افراد، ما برخی از مشاوران درجه اول پلتسین را معرفی می کنیم.

**آکادمیسین آرپاتف.** او از کمونیست های برگزیده و مشاور ویژه برژنف در مسائل نظامی و خلع سلاح بود. در این روزها رادیو - تلویزیون های غرب مصاحبه هایی چند با او به عمل آوردند. وی در یکی از این مصاحبه ها می خواست ثابت کند که در گذشته، ارتش شوروی ارقام مربوط به تسلیحات نظامی خود را دقیق اعلام نمی کرده است. انکار همین سرمشاور برژنف خود در زمره این افراد نبوده است.

حال ببینیم ضد کمونیست کنونی در تز دکترای خود، "مبارزه ایدئولوژیک در مناسبات معاصر بین المللی" چه نوشته است. در این تز می خوانیم: "در ایام ما تبلیغات ضد کمونیستی عرصه بی سابقه ای دارد. دستگاه عظیم تبلیغات دولتی کشورهای امپریالیستی و تعداد زیادی سازمان های "خصوصی" ایجاد شده از طرف انحصارها و سازمان های جاسوسی در خدمت ضد کمونیست هاست... ضد کمونیسم سلاح عقیدتی محکومان به زوال است". با این نتیجه گیری آقای آرپاتف نمی توان موافقت نکرد.

**آکادمیسین هوگومولف کمونیست سابق و ضد کمونیست کنونی.** وی به هنگام دفاع از تز خود برای دریافت درجه دکترای اقتصاد خلاصه مضمون تز خود را چنین بیان کرد: "اتحاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دولت های سوسیالیستی... نتیجه قانونمند پیشرفت اجتماعی و عمده ترین مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم است".

**پ. بونویچ فامزد آکادمیسین.** وی در کتابی که در سال ۱۹۸۰، یعنی حدود ۱۰ سال پیش تحت عنوان "مکانیسم اقتصادی سوسیالیسم پیشرفته" منتشر ساخت می نویسد: "برنامه به مثابه نورافکن بزرگ، راه ما به پیش را روشن می سازد...". این هم نقل قول دیگری از نوشته وی: "آیا حسابرسی اقتصادی در کمونیسم نیز باقی خواهد ماند؟ در فاز حالی کمونیسم حسابرسی اقتصادی در شکل فعلی آن وجود نخواهد داشت. اما حسابداری اقتصادی باقی خواهد ماند". ملاحظه می کنید که آقای بونویچ که امروز سوسیالیسم را به ناسزا گرفته، ده سال پیش مسائل جامعه کمونیستی را چگونه با چرخش قلم حل و فصل می کرد و چه وعده هایی که نمی داد؟

**گاوریل پوپف شهردار مسکو و دکتر اقتصاد.** وی درست در سال آغاز دگرگونسازی، یعنی سال ۱۹۸۵، کتابی زیر عنوان "اداره موثر امور" منتشر ساخت که در آن می خوانیم: "در هر سیستم اداره اقتصاد، شیوه های اداری همانند شیوه های اقتصادی ضرورت دارد. اداره امور در شکل معینی (پس از آزمایش رقت دولت) در سیستم خودگردانی کمونیستی باقی می ماند".

پوپف هنوز هدف دگرگونسازی را درک نکرده بود و مانند دیگر هم قطاران دمکراتش در آن ایام مراحل خیلی دور را پیش گویی می کرد و از طرفداران سرسخت شیوه اداری امور در سوسیالیسم بود.

**آکادمیسین و. تیخولوف.** عنوان تز دکترای وی چنین بود: "مضلات اقتصادی به کارگیری تکنیک در مرحله کنونی ساختمان کمونیسم". می دانید منظور مشاور ویژه پلتسین از مرحله کنونی ساختمان کمونیسم چه سالی بود؟ سال ۱۹۶۴ که وی از تز خود دفاع کرد. در تز گفته می شود: "در سایه توجه دائم حزب و دولت به رشد کشاورزی کاکتوزها و ساوخورها امروز تولید به چنان سطحی ارتقاء یافته که امکان خواهد داد در مدت کوتاهی از لحاظ تاریخی، در عرصه تولید عمده ترین مواد کشاورزی به سطح کشورهای رشد یافته سرمایه داری - ایالات متحده آمریکا رسیده و از آنها پیشی بگیریم".

چنین است فقط گوشه ای از حقیقت. آیا می توان به چنین افرادی که مانند مار پوشت عوض می کنند باور کرد؟

### هیستری کمونیسم ستیزی

ما در بخش مربوط به شوی پارلمانی چگونگی ممنوع کردن فعالیت حزب کمونیست اتحادشوروی در روسیه را آنچنان که هست تصویر کردیم. "فرمان" پلتسین در این مورد طبق سناریو از قبل تنظیم شده بود واکر میخائیل گاریاچف

دادند وقتی سخن از کمونیست ها می رود می توان به سهولت حقوق بشر را نادیده گرفت. چرا؟ مگر نه این است که آقایان دمکرات ها در سراسر جهان "غروب" ایدئولوژی کمونیستی را مزده می دهند و مدهاست آن را به "گور" سپرده اند؟ در این صورت این ترس حیوانی از کمونیسم برای چیست؟ مردم شوروی روزهای بسیار دشواری را می گذرانند. حق تعیین سرنوشت در محیط سالم از تک - تک انسان ها سلب شده است. تصمیمات در شرایط جو مصنوعی ملی گرایی و شوونیستی، بدون توجه به بی آمدهای مخرب آنها اتخاذ می شود. دگرگونسازی و علنیت و دمکراسی که همه ما به آن امید فراوان بسته بودیم، با انحراف از راه اصلی و منطقه، کشور را به منجلاب فقر و گرسنگی و ناامیدی به آینده، فساد و رشک و ورشکستگی بی سابقه در تاریخ ۷۴ ساله اتحاد شوروی کشانده است. پیوندهای اقتصادی و صنعتی میان جمهوری ها از هم گسسته است. کشوری عظیم، که زمانی نقش مثبت در توازن نیروها، به سود مردم جهان سوم و اکثریت ساکنان کره زمین ایفا می کرد، اهمیت خود را از دست می دهد و معلوم نیست جهان یک قطبی به سرپرستی امپریالیسم آمریکا با چه فجایعی روبرو خواهد شد.

تسرع فروپاشی اتحاد شوروی، مجموعه جمهوری ها را با مشکلات غیرقابل حل روبرو ساخته و می سازد که نزدیکترین تظاهر آن قطعی و بیکاری و فقر گسترده در ماههای آینده خواهد بود.

از هم گسیختگی اتحاد شوروی، خطر آغاز مجدد خونریزی ها و جنگ های داخلی را ناگزیر می سازد. بزودی جنگ های خونین تری میان ارمنستان و آذربایجان بر سر قره باغ آغاز خواهد شد. آیا رهبران ترکیه و ایران که از مدتها پیش تصاحب آذربایجان را در مخیله خود می پروراندند در این ماجرا بی طرف خواهند ماند؟ جنگ برادر کشی در گرجستان میان گرجی ها و آستین ها باردیگر هزاران خانواده را داغدار خواهد ساخت. اختلاف مرزی میان همه جمهوری ها می تواند به خونریزی های وحشتناک منجر گردد. در خود روسیه، جنگ ملت ها احتراز ناپذیر خواهد بود. هیچ نیرویی نخواهد توانست تاتارستان و دیگر مناطق خودمختار را تابع پلستین دیکتاتور نوظهور روسیه سازد. میلیونها روس ساکن دهها جمهوری و مناطق خودمختار دیر پا زود به سوی روسیه روان خواهند شد و هرج و مرج بی سابقه ای را با خود به همراه خواهند آورد.

سرنوشت میلیونها سرباز و افسر با سازو برگ نظامی که اکثر آنها روس هستند و در سراسر جمهوری ها پراکنده اند، چگونه خواهد بود؟ مهتر از همه تکنیک مدرن نظامی و از جمله بیش از ۲۰ هزار کلاهک اتمی استراتژیک، موشک های استراتژیک زمینی، دریایی، هوایی، صدها هواپیما نظامی و ناوگان عادی جنگی، همراه با دهها نیروگاه هسته ای که هر یک خطر عظیمی نه فقط برای مردم شوروی، بلکه برای ساکنان سراسر جهان، در اختیار چه کسانی خواهد بود؟ آیا سیاستمداران و یا صحیح تر گفته باشیم بازبگمان سیاسی در داخل و خارج شوروی که سرمست "پیروزی" بر سوسیالیسم و کمونیسم هستند و نفرت از سوسیالیسم بینایی و شنوایی را از آنها سلب کرده، بزودی بیدار خواهند شد و به عمق فاجعه ای که در بوجود آمدنش نقش موثر داشته اند خواهند اندیشید؟ در غرب سخن از آن است که به علت هرج و مرج و حاکم در شوروی امکان کمک به مردم آن کشور محدود تر می شود. مقدر در درجه اول رهبران روسیه به سرپرستی تزار جدید، آقای پلستین هستند که در این روزها توانسته اند میخائیل گارباچف را نیز تا اندازه ای تابع اراده خود سازند. میخائیل گارباچف با استفا از مقام دبیرکلی و تمیث از پلستین در مورد از هم پاشاندن ساختار حزب کمونیست اتحاد شوروی که مورد تحسین آقای بوش قرار گرفت، در واقع به پایان خود به مثابه یک شخصیت سیاسی موثر رقم زد.

سخنرانی های اخیر پلستین و یاران نزدیکش بوی خون می دهد. می گویند هزاران نفر روانه زندان ها شده اند. سخن از اعدام می رود. انکار تاریخ سال های ۳۰، یعنی دوران توتالیترایسم باردیگر زهر پوشش دمکراسی تکرار می شود.

سیاستمداران غرب با حمایت آشکار از دیکتاتور نوظهور روسیه که به وی تزار آینده نام گذارده اند، جهان را با خطر بزرگی روبرو ساخته اند. سیررویدادها نشانگر وقوع حتمی انفجار اجتماعی عظیمی در اتحاد شوروی است که بی آمدهای مخرب آن برای مجموعه جهان را مشکل بتوان پیش گویی کرد. ما ایرانیان به عنوان همسایه شوروی دارای مرز ۲۵۰۰ کیلومتری باید بیش از پیش در این مورد آگاهانه عمل کنیم. سران جمهوری اسلامی که پناه به خصلت ضد انسانی خود عادت دارند در هر موردی تحت عنوان به اصطلاح ناجی اسلام قد علم کنند، بی سبب نیست می گویند تا در امور داخلی شوروی دخالت کنند. نباید فراموش کرد که تازانند انفجار اجتماعی در اتحاد شوروی، در درجه اول کشور ما را با سرنوشت میهمی روبرو خواهد ساخت.

به درخواست وی دایره به رسمیت شناختن همه مایملک موجود در روسیه به آن جمهوری را که هم مخالف قانون اساسی موجود و هم طرح قرارداد مربوط به فدراسیون جدید بود می پذیرفت، فعالیت حزب کمونیست غیرقانونی نمی شد. آیا این روند نشانگر سقوط اخلاقی و به ابتذال کشانده شدن شرکت کنندگان در آن نیست؟ چگونه می توان با حزبی که میلیونها عضو در روسیه دارد و رسماً طبق قوانین اتحاد شوروی به ثبت رسیده چنین رفتار کرد؟ به چه علت باید یک حزب ۱۵ میلیون نفری موضوع معامله بازاری قرار گیرد؟

آنچه در پارلمان روسیه طی چند دقیقه گذشت لگدمال کردن خشن حقوق بشر و بیانیه پاریس از جانب رئیس جمهور مورد حمایت دولت های غربی پرچمداران دمکراسی بود. در پارلمان روسیه حزب ۱۵ میلیون نفری را جنایتکار نامیدند. گارباچف که هنوز زیر فشار شدید نبود به درستی از حزب دفاع کرد. اما وی، روز بعد ۱۸۰ درجه تغییر موضع داد و از دبیرکلی حزب کنار رفت. در این باره تاریخ قضاوت خواهد کرد. اما، آنچه مسلم است رئیس جمهور روسیه در این ماجرا نه تنها به مثابه یک معامله گر بازاری بلکه در عین حال در نقش یک دیکتاتور مطلق عرض اندام کرد.

در کدام حکومت حقوقی روسای جمهور حکم بازداشت صادر می کنند و فرمان ممنوع کردن فعالیت احزاب را می دهند. آیا قوه مجریه حق دخالت در امور قوه قضایی را دارد؟ اگر به استقلال قضایی احترام گذارده نشود چگونه می توان اعمال رئیس جمهور روسیه را از اعمال استالین تشخیص داد. دپیروز هم به فرمان یک فرد فرمان دستگیری صادر می شد، در سازمان ها را مهروموم می کردند، امروز هم جهانیان شاهد همان روند این بار به دست پلستین هستند.

ما در راه دمکراتیزه کردن جامعه خود مبارزه می کنیم. به نظر می رسد کمتر انسان بافرهنگی را می توان یافت که ضرورت تحول دمکراتیک واقعی جامعه را نفی کند. البته منظور ما دمکراسی واقعی به معنای مفاشرت با فرهنگ افراد جامعه در محدوده قانون، تبعیت از قانون و احترام بدان است. وقتی یک نفر حق صدور فرمان در مورد مسائل مربوط به قوه قضایی را هم داشته باشد، آن جامعه را نمی توان دمکراتیک دانست. درست از این دیدگاه ما هم کودتای ۱۹ اوت در اتحاد شوروی را محکوم کردیم و هم فرمان پلستین دایره به ممنوع کردن فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی در روسیه را قویاً محکوم می کنیم و خواهان پایان دادن به این گونه خودسری ها هستیم.

اگر افرادی از حزب کمونیست اتحاد شوروی در اینجا و آنجا از کودتا پشتیبانی کرده باشند باز هم این قوه قضایی است که باید در این باره حکم صادر کند نه رئیس جمهور روسیه.

آنانی که با دشمنی سرسخت پلستین، عضو کمیته مرکزی و عضو نامزد دفتر سیاسی سابق از حزب کمونیست آشنایی دارند و می دانند در سایه این دشمنی بود که مرتجعین آمریکا به وی "جایزه دمکرات" را دادند، باید آگاه باشند که رئیس جمهور روسیه از مدتها پیش در صدد از بین بردن حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و نقشه آن نیز دقیقاً ترسیم و از قبل آماده شده بود.

روزهای دوم و سوم اوت، کنفرانس هیئت موسسان حزب دمکراتیک کمونیست های روسیه تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنفرانس حزب جدید را تأسیس کردند. براساس حزب سرهنگ روتسکی، معاون رئیس جمهور روسیه قرار گرفت. کنفرانس با شتاب تشکیل شد. با عجله تمام اساتمامه ای برای حزب سرهمبندی کردند. وقتی متن آن مورد اعتراض برخی ها قرار گرفت، گفتند اساتمامه موقتی است. باید خاطر نشان ساخت که حزب کمونیست روسیه سرهنگ روتسکی چند روز پیش و سرلشکر کنونی (گارباچف زیر فشار پلستین وی را که سمت نظامی ندارد به درجه سرلشکری ارتقا داد) را از عضویت در کمیته مرکزی و حزب اخراج کرد.

چرا حزب جدید می گویند تا هرچه زودتر موجودیت خود را اعلام کند؟ آیا روتسکی از نقشه ممنوع کردن فعالیت حزب کمونیست روسیه باخبر بود و می خواست هرچه زودتر سازمان حزبی جانشین برای جلب اعضای آن را سرهمبندی کند؟

آیا اظهارات "لیدر" جدید حزب که به خبرنگاران گفت، ساختمان های کمیته های شهری و شهرستانی و... متعلق به حزب کمونیست اتحاد شوروی برای ما لازم است و ادعای مالکیت اموال منقول و غیرمنقول حزب را مطرح ساخت، نشانگر آگاهی "رهبر" از توطئه در دردت اجرا نبود؟ او گفت: "اگر کارمندان حزبی که در آنجا (دفترهای حزبی) کار می کنند و با نظرات ما موافق نیستند می توانند کار دیگری برای خود پیدا کنند". این گفته وی دلیل گویای دیگر بر اطلاع قبلی رهبر جدید از پورش آینده به حزب کمونیست روسیه است. چنین است بازی با دمکراسی در اتحاد شوروی پس از دگرگونسازی.

در اینکه سیاستمداران جهان غرب، "مدافعان حقوق بشر و آزادی و دمکراسی" از همه این ماجرا اطلاع دارند و برخی از آنها حتی در سازماندهی آن دست داشتند، جای تردیدی نیست. تصادفی نیست که تقریباً همه آنها از اقدام ضد دمکراتیک و غیرقانونی پلستین اظهار مسرت و خوشحالی کردند و نشان

## سه سال بعد ...

آنها اگر بخواهند حقیقت را بگویند باید مردم را از مضمون قطعنامه کمیسیون فرعی حقوق بشر سازمان ملل متحد درباره جمهوری اسلامی آگاه سازند. در این قطعنامه گفته می شود: جمهوری اسلامی همچنان حقوق بشر را زیر پا می گذارد. همچنین از ادامه موج اعدام ها و ترور مخالفان توسط رژیم جمهوری اسلامی ابراز نگرانی شده و خاطر نشان گردیده که تعداد اعدام ها در هفت ماه اخیر در مقایسه با مدت مشابه سال قبل سه برابر شده است. در قطعنامه اظهارات رئیس قوه قضائیه رژیم مبنی بر شلاق زدن زنان محکوم گردیده و به جمهوری اسلامی که اجازه نداد یک هیئت اعزامی سازمان ملل برای بررسی مجدد وضع زندانیان و زندان ها و مسائل مربوط به رعایت حقوق بشر و آزادی ها به ایران سفر کند، اعتراض شده است.

آنها باید به مردم بگویند که آدمکشان رژیم، رهبران اپوزیسیون را به طرز وحشتناکی با کارد آشپزخانه به قتل می رسانند، باید بگویند چگونه در جمهوری اسلامی آزادی بیان و قلم و اندیشه و احزاب و اجتماعات در نظر گرفته شده در اعلامیه حقوق بشر به طرز خشنی پایمال می شود و ...

۷ شهریور ماه، بدنبال درگیری هایی که میان برخی از نمایندگان مجلس اسلامی و دولت در گرفته بود، جلسه ای مشترک با اعضای دولت و حضور شخص رفسنجانی تشکیل شد. در این جلسه تشدید اعتراض مردم و بازتاب آن در تزلزل حاکمیت مورد بحث بود. طبیعی است جناح های

گوناگون که در راه دستیابی انحصاری به حاکمیت مبارزه می کنند، رویاروی هم قرار داشتند. اما، رفسنجانی در این جلسه از همه خواست تا در جهت تقویت روحیه مردم گام بردارند، کاری که به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

"نامه مردم" (شماره ۳۵۲) مفصلاً نکات مشترک دو جناح عمده در هرم حاکمیت را - "میانه رو" و "تندرو" - که حفظ رژیم "ولایت فقیه" هسته مرکزی آن است متذکر شده است. اینک مفسران خارجی هم به این نتیجه می رسند که نباید به آقای رفسنجانی به عنوان مرد نیرومند نواندیش امید بست. البته باید حساب دولت های صنعتی غرب را که همیشه کوشیده اند از سفره غارت پهن شده از جانب رژیم لقمه های چرب و نرمی را بپاهند، از محاسبه مبارزه مردم برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی جدا کرد. اینکه برخی ها مبادلات بازرگانی غرب با ایران را دلیلی بر ادامه حیات رژیم می دانند، سخت در اشتباهند و تاریخ را فراموش کرده اند. هیچ نیروی خارجی نمی تواند در تحولات داخلی موثر اقتد اگر اکثریت مردم در راه از میان برداشتن رژیم متحد شوند. منافع انسان در رژیم ولایت فقیه به طرز فاجعه باری پایمال می شود. در چنین شرایطی مردم حق دارند به پا خیزند و علیه رژیم قیام کنند. در اعلامیه حقوق بشر گفته می شود که نه دولت و نه گروهی از افراد حق ندارند، "به عملی دست زنند که در جهت از بین برده شدن حقوق و آزادی های" شخص باشد. رژیم ایران با زیر پا گذاشتن این اصل (ماده ۲۰ اعلامیه حقوق بشر) غیرقانونی است و مردم ایران باز طبق همان اعلامیه حق دارند تعیین سرنوشت خویش را به دست گیرند.

سرکوب سندیکاهای مستقل  
در ایران

"مرکز بین المللی برای دفاع از حقوق سندیکایی"، در بولتن شماره ۶ ژوئن سال ۱۹۹۱ خود، مقاله ای تحت عنوان بالا منتشر کرد. مقاله پس از یادآوری خلاصه ای از نقشه های رژیم در سرکوب جنبش کارگری، درباره قانون شورای اسلامی کار و ماهیت آن روشنگری کرده و آن را مغایر با مقوله نامه شماره ۸۷ سازمان بین المللی کار درباره آزادی های سندیکایی می داند.

در مقاله می خوانیم:

۴۴ از سال ۱۹۷۹ به بعد رژیم بطور پیگیر دست به سرکوب جنبش سندیکایی در ایران زد تا بتواند سازمان های سندیکایی را مطیع و فرمانبردار خود کند.

در سال ۱۹۸۲، رژیم طرح قانون جدیدی را تهیه کرد که در آن همه دستاوردهای جنبش کارگری در سال ۱۹۴۶ مورد سوال قرار گرفت. اعتراض نیرومند جنبش کارگری در ایران موجب شد که این طرح پس گرفته شود. اما برای جبران این شکست، رژیم دست به مقابله رودرو زد و در فوریه ۱۹۸۳، مبارزان جنبش کارگری و سندیکایی توقیف و زیر شکنجه قرار گرفتند. به دنبال این موج اختناق خونین و تضعیف جنبش کارگری، طرح قانون کار جدیدی تدوین گردید، ولی آن هم به علت مخالفت جناح بنیادگرا از جانب پارلمان در ژانویه ۱۹۸۴ رد شد. به دنبال آن طرح دیگری شامل ۲ قسمت مستقل تهیه و در ژانویه ۱۹۸۵ در پارلمان مطرح شد که عبارت بودند از قانون شورای اسلامی کار و قانون کار، قانون شورای اسلامی کار بلافاصله به رای و به تصویب شورای نگهبان رسید. یکی از مشخصات این قانون آن است که هیچ ماده ای درباره حقوق سازمان سندیکایی مستقل مربوط به مزدبگیران در آن وجود ندارد. در این شورا کارفرما شرکت کرده و دولت هم آن را تحت نظارت خود قرار داده است. شرایط شرکت کارگران در شورا محدود کننده بوده و جنبه تبعیضی دارد. کارگران باید از جانب کمیسیون غیردمکراتیک (طبق ماده ۲ و بند ۴) گواهی نامه سیاسی و مذهبی داشته و تابع هدف های کارفرمایان و رهبری سیاسی رژیم باشند. نامزدهای انتخاب شده و شورا بطور دائم تحت کنترل و مراقبت و سانسور هستند.

یک ارگان، مرکب از سه نماینده شورای منطقه ای، سه نماینده کارفرمایان و یک نماینده وزارت کار حق دارند شوراهایی را که به وظایف خود عمل نمی کنند، منحل کنند (ماده ۴ بند ۲۲).

بدین ترتیب، شوراهای اسلامی کار، طبق این قانون اهراری هستند برای همکاری با رژیم و هدف آن محروم کردن زحمتکشان از امکان تشکیل سازمان های مستقل خویش است. این قانون شامل تدابیر اداری مقتضی علیه سندیکا است. این تدابیر، طبق مواد مقوله نامه های ۸۷ و حقوق و وظایف تدوین شده به وسیله کمیته دفاع از آزادی سندیکایی مربوط به سازمان بین المللی کار ناقص آشکار استقلال سازمان سندیکایی است. ۴۴

## يك توضیح :

باقی مانده مقاله "یادداشت درباره منابع آبی و زمینی فلسطین" به علت کمبود جا در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

کمک مالی به حزب توده ایران  
يك وظیفه انقلابی است!

رفیقی از استرالیا ..... ۷۵ مارک

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

NO : 357

September 3 1991

ADDRESSES

1- P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden  
2- Postfach 10644 1000 Berlin 10

نامه  
مردم

بها : ۲۰ ریال